

## قضاوت بین ادیان بر اساس مدعیات ناظر به واقع

حمیدرضا آیت‌اللهی

استاد گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی

ادیان بسیاری در جهان وجود دارند که خود را دین می‌دانند. بین آنها شباهت‌های خانوادگی بسیاری نیز می‌توان یافت. بسیاری از آنها آثار اجتماعی و روانی مشابهی دارند که در قالب مناسک جمعی و تجربه‌های دینی نمود می‌یابند. همچنین از جنبه‌های مختلفی نیز باهم متفاوت هستند و حتی در برخی از جنبه‌ها تعارض دارند. درست است که شاید همچون نینیان اسمارت با روشی پدیدارشناسانه بتوان مشخصه‌هایی را ذکر کرد که مدعیات دینی را از سایر مدعیات بشری همچون علمی، آداب و رسوم غیر دینی، نظام‌های اجتماعی و اندیشه‌های سیاسی غیر دینی و معرفت‌های فلسفی متمایز نمود ولی این تمایزها هم نمی‌تواند تفاوت‌های بین ادیان را تبیین کند. اگر بخواهیم دسته‌بندی مناسبی از ادیان داشته باشیم بدون آن که مساله حقانیت را درباره آنها مطرح کنیم چه دسته‌بندی‌هایی می‌تواند مطرح شود. این تمایز بین ادیان از جنبه‌های مختلفی قابل طرح است. در اینجا در نظر دارم به یک تمایز اساسی بین ادیان که می‌تواند در ارزیابی حقانیت ادیان موثر باشد اشاره کنم و آن این است که برخی ادیان دو مدعای اصلی ناظر به واقعیت عالم دارند که در ادیان دیگر مورد نظر نیست، یعنی واقعی بودن خداوند و معاد.

واقعی بودن خداوند که برخی از آن به متشخص بودن او تعبیر کرده‌اند یعنی امری غیر مادی و رای عالم و ناظر به آن وجود دارد که جریان عالم را بوجود آورده است و همواره حضور دارد و واقعیت جهان به واقعیت او قیام دارد.

واقعی بودن معاد به این امر ناظر است که وجود بشر در این جهان واقعیت یک موقعیت زمانی را در آینده ایجاد می‌کند که در آن آینده یک یک اعمال بشری مورد سنجش قرار گرفته و واقعیتی زمانی وجود دارد که متناسب با اعمال انسان، تمثیل پاداشی و کیفری از اعمال انسانی در آن متحقق خواهد شد.

بدیهی است این دو آموزه دینی به سادگی در محدوده ارزیابی‌های غیر دینی قرار نمی‌گیرند. درست است که باور به این دو امر نتایج اجتماعی و روانی و حتی سیاسی مشابه نتایج سایر ادیان دارد ولی نوع رویکرد این ادیان با نتایج عملی باورشان متفاوت است.

با این تفاسیل ، پس، ما دو دسته دین داریم: دسته اول ادیان معتقد به واقعی بودن خداوند با مشخصات ذکر شده، و واقعی بودن جریان معاد و دسته دوم ادیانی که علی رغم مشابهت هایی در پدیدارهایشان با این نوع اول اما به این دو واقعیت به عنوان امر واقعی اعتقاد ندارند.

از طرف دیگر، همین ادیان نوع اول در تفسیری که از خداوند و معاد دارند مشابه هم نیستند. اما هسته اصلی اعتقاد آنها واقعی بودن خداوند و معاد است اما با تفسیرهای گوناگونی که برخاسته از هویت متعالی خداوند نسبت به جهان و قابل دسترس نبودن معاد در زندگی دنیایی بشر است.

با این تعبیر، ادیانی که به نحوی به واقعیت داشتن وجود خداوند و اتفاق افتادن معاد به عنوان واقعیتی درباره آینده جهان اعتقاد دارند گرچه آن را در تفاسیر متفاوتی مطرح می کنند می توانند کلیه ادیانی را که به این دو واقعیت باور ندارند دارای حقانیت ندانند. آنها این نوع تمایز را مبتنی بر وظیفه معرفت شناختی خود می دانند. این تمایز نیز از لحاظ اخلاقی خودخواهانه نیست چرا که بجای آثار فردی و اجتماعی باورها که مبتنی بر تاثیرات فردی و اجتماعی دین است امری غیر سوپرژکتیو را مبنای باور خود و قضاوت درباره دیگری می دانند. ملاک این ادیان واقعی بودن متعلق ادیان است.

بدیهی است که باور به این دو واقعیت شرط لازم و کافی برای آثار اجتماعی و فردی خوب و ارزنده نخواهد بود. یعنی علی رغم آنکه این ادیان آثار مثبت فردی و اجتماعی زیادی دارند ولی برخی ادیان دیگر هم می توانند آثار فردی و اجتماعی مثبتی همانند آنها داشته باشند و همچنین برخی از آثار فردی و اجتماعی باورمندان به این دو واقعیت می تواند نامناسب باشد. لذا این ادیان حقانیت دین خود را بر اساس آثار فردی و اجتماعی مطرح نکرده اند که در موارد نقض وجه تمایز خود را با دیگران از دست بدهند.

کسانی که قائل به وحدت متعالی ادیان هستند چون سعی کرده اند جنبه های سوپرژکتیو مشترک باورهای دینی در ادیان مختلف را مورد توجه قرار دهند نمی توانند وجه تمایزی بین ادیان از این جهت پیدا کنند و حتی شدت و ضعف باورهای درونی مبتنی بر تجربه های دینی می تواند مستقل از متعلق باور دینی معتقدان به ادیان باشد لذا ناگزیر از تمایل به دیدگاه کثرت گرایانه در تبیین حقانیت ادیان هستند.

همچنین پدیدارشناسان، به دنبال یافتن جنبه های پدیداری فرهنگی، اجتماعی و مناسکی مشترک در ادیان گوناگون هستند لذا در نوع رهیافت دین پژوهانه آنها نمی توان با ملاکی معین بین این جنبه های دینی تمایز ایجاد کرد. چرا که وجوه پدیداری ادیان در بستر فرهنگی یا اجتماعی یک جامعه متاثر از عوامل غیر دینی متعددی است که نمی تواند صرفا امری را پدیدار اجتماعی فرهنگی صرف از دین دانست. لذا در نظر این اندیشمندان نیز نمی توان حقانیتی برای برخی ادیان در برابر سایر ادیان در نظر گرفت. لذا تمایل بیشتری به دیدگاه کثرت گرایانه به حقانیت ادیان نزد آنها وجود دارد.

## حقانیت ادیان غیر از زندگی مومنانه است

مساله بعدی اینجاست که صرف باور به واقعیت‌هایی همچون خداوند و رستاخیز نمی تواند در حد باور به وجود امری مثل خورشید یا درختان در عالم باشد. چرا که باور به وجود درختان باعث الزامی برای بشر برای انجام کاری یا زندگی بر اساس نوعی منش نمی شود در حالی که باور به وجود خداوند ما را به نوعی ارتباط با او ملزم می کند و وجود معاد که ناظر به آثار قطعی رفتارهای ما به صورت پاداش و کیفر است ما را به نوعی زیست متناسب با آن فرامی خواند. اما این رفتار مبتنی بر دین تأثیری بر حقانیت یک دین با تعریفی که شد ندارد؛ بلکه ناظر به آثار باور به دین حق است نه حقانیت رفتار های ما. لذا در مقام آثار اخروی، دینداری مبتنی بر باور صرف نمی تواند کفایت کند بلکه باور به مبدء و معاد بعلاوه رفتارهای درست می تواند زندگی مومنانه را تشکیل دهد. با این تعبیر باور درست به علاوه رفتار شایسته مجموعاً زندگی مومنانه یک فرد را مشخص می سازد و تمثیل اخروی مناسب خود را به همراه خواهد داشت.

از طرف دیگر، از نظر دین‌هایی که با ملاک فوق خود را حق می دانند علی رغم باورهای مشترک، تفاوت‌های بسیاری بین نحوه برداشت این نوع ادیان از خداوند و معاد و نحوه مسئولیت ما در قبال او وجود دارد که از لحاظ عقلی یا مجموعه تبیین های برگرفته از آموزه های ادیان سازگاری درونی بهتری دارند و یا هماهنگی بیشتری با آموزه های پیامبران دارند لذا می توان از این جهت آنها را ارزیابی کرد و در نتیجه می توان از باور درست تر نیز سخن گفت. لذا دینداری می تواند دارای شدت و ضعف باشد و می توان از دینداری دارای شدت بیشتر و صحیح تر سخن گفت. اما توانایی بشر محدود است و انسانها در شرایط فرهنگی، عقلی، اجتماعی و فردی متفاوتی قرار دارند که بخاطر این تفاوت ها نمی توان ملاکی مشخص داشت که درست تر و بهتر و بدتر را بسنجد (چرا که ملاک ها هم می تواند تحت تاثیر شرایط متفاوت فرهنگی، فردی و اجتماعی قرار گیرد) لذا اگر کسی وظایف معرفتی خود را در سنجش میزان درستی باور و نوع زندگی مومنانه در محدوده ویژگی های متفاوت فردی خود انجام داد از نظر دین مداری باید شدت بیشتری پیدا کند هرچند که با دیگری در این زمینه متفاوت باشد. به این ترتیب می توان ماجور بودن هریک از پیروان ادیان مختلف توحیدی را در حد توان معرفتی افراد دانست و نمی توان فرد دیگری که در حد خودش و متناسب با شرایط فردی و فرهنگی جامعه خودش وظایف معرفتی خود را انجام داد حکم به باطل بودن نوع زیست مومنانه اش نمود. در نتیجه در این محدوده و با آن شرط می توان قائل به تکثر رفتارهای مومنانه شد و نمی توان بین ادیان توحیدی مختلف یا فرقه های دینی متفاوت با توجه به شرایط معرفتی فرد به این سادگی ها قضاوت کرد. این قضاوت فقط می تواند توسط خداوند که به محدوده های فردی و اجتماعی فرد آگاه است انجام پذیرد.

یکی از وظایف معرفتی هر دیندار توحیدی این است که باورهای دینی خود را در معرض عقل قرار دهد و آنها را که به وضوح با عقل (نه عقل ابزاری که عقل فطری) و اخلاق متضاد می بیند کنار بگذارد. مخصوصاً آن باورهایی را که نتیجه های اجتماعی نامناسبی را ایجاد می کند. اگر چنین نکند می توان در باره او اینگونه قضاوت کرد که او در اعتقاد به مبدا و معاد برحق است ولی زندگی مومنانه او قابل قبول و اجر نمی تواند باشد.

از مجموع مطالب پیشین می توان این نتیجه ها را گرفت:

۱- افرادی که معتقد به وجود خداوند و تحقق آخرت هستند می توانند سایر ادیان را باطل قلمداد کنند.

۲- زندگی مومنانه با باور به خدا و معاد تحقق نمی یابد بلکه نوع رفتار صالح باورمندان می تواند زندگی مومنانه او را تشکیل دهد و در نتیجه در آخرت ماجور باشد.

۳- تفاوت های فردی و فرهنگی و اجتماعی می تواند زندگی های مومنانه متکثری را باعث شود.

۴- اگر کسی (در میان باورمندان به ادیان توحیدی) وظایف معرفتی خود را برای محقق ساختن زندگی مومنانه انجام داد و بر آن مبنا رفتار کرد نمی توان او را بر باطل دانست.

۵- یکی از وظایف معرفتی آن است که باورهایی را که با عقل فطری و اخلاق در تضاد واضح باشد به عنوان باور دینی خود نداند در غیر این صورت این نوع دینداری نیز می تواند مردود باشد.

۶- در نتیجه می توان به حقانیت ادیان باورمند به خدا و معاد حکم قطعی کرد ولی درباره زندگی مومنانه چنین قطعیتی وجود ندارد.

۷- می توان در باره زندگی های مومنانه مقبول به این صورت قضاوت کرد که اگر فرد وظایف معرفتی خود را برای تنظیم باورهایش متناسب با محدودیت هایش انجام داد و اگر باورهای او در تضاد واضح با احکام عقل فطری و مسلمات اخلاقی نبود در آن صورت این نوع زندگی مقبول و ماجور است. برعکس، درباره باورمندان به خدا و معاد کسانی که دو شرط فوق را نداشته باشند می توان حکم به مردود دانستن این نوع زندگی و باطل بودن آن نوع دینداری نمود.

با بند اول ادیان غیر باورمند به خدا و معاد از دایره حقانیت بیرون می روند. با بند دوم کلیه کسانی که انواع متکثر زندگی مومنانه مبتنی بر عمل صالح را داشته باشند نمی توان مردود دانست یعنی در ادیان مختلف (مثل اسلام، مسیحیت و یهودیت) و یافرقه های متفاوت (مثل انواع تشیع و انواع تسنن) کسانی که نوعی زندگی مومنانه نداشته باشند از دایره مقبولیت خارج می شوند. در میان باورمندان به خدا و معاد کسانی که وظایف معرفتی خود را برای تنظیم زندگی مومنانه انجام نداده باشند و یا زندگی مبتنی بر باورهای متضاد با احکام مسلم عقلی و یا مسلمات اخلاقی را داشته باشند از دایره مقبولیت خارج می شوند. مثل کسانی که معرفتی نسبی به باورهای دیگر ادیان و یا فرقه ها

دارند ولی به علی زیر بار آن نمی روند و یا فرقه هایی مثل داعش یا طرفداران جنایتکاران زیر علم دین نیز از مقبولیت برخوردار نخواهند بود.